

۷۷ ۳۲ ۸۶۶
۰۰۰۰۰۰۰۰

زندگی حرفه‌ای یک پزشک ایرانی
از اصفهان تا ویرجینیا

دکتر مهدی باجفلی

www.ketab.ir



انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing

از اصفهان تا ویرجینیا

زندگی حرفه‌ای یک پزشک ایرانی

دکتر مهدی باجغلی

طراح جلد: بهزاد خورشیدی

صفحه‌آرا: سیده یزدی‌زاده

نوبت چاپ و تاریخ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۳۰۰ جلد

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

سرشناسه: باجغلی، مهدی، ۱۳۱۲-

عنوان و نام پدیدآور: از اصفهان تا ویرجینیا:

زندگی حرفه‌ای یک پزشک ایرانی / مهدی باجغلی.

ناشر: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

مشخصات ظاهری: ۲۱۴ ص، رقعی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۴-۱۹۷-۲

موضوع: باجغلی، مهدی، ۱۳۱۲- — خاطرات

موضوع: پزشکان ایرانی — خاطرات

Iranian physicians -- Diaries

رده‌بندی کنگره: R ۶۳۴

رده‌بندی دیویی: ۶۱۰/۹۲

شماره کتا

بشناسی ملی: ۸۴۷۱۸۵۷

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

تهران، خ یوسف‌آباد، م فرهنگ، خ سی‌وسوم،

نیش‌خ‌اماج، پلاک ۲۱، طبقه همکف واحد ۳

تلفن: ۸۷۲۳۹۳۶ — ۸۷۲۲۶۶۵

واتس‌آپ: ۰۹۳۰۶۷۳۲۳۹۷

پنشن: ۶۶۹۷۰۱۳۶

واتس‌آپ: ۰۹۰۳۲۷۱۸۶۰۰

ISBN: 978-964-194-197-2

roshangaran68@gmail.com

www.roshangaran-pub.ir



انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing

فهرست

۱۱	 مقدمه
	فصل اول
۱۵	 وقایع تاریخی دوران کودکی
۱۸	 پدر، روحیه و شغل
۲۵	 مادر، شخصیت و روحیه
۳۲	 محله خواجه و همسایه‌ها
۳۶	 زادگاه من، عمارتی تاریخی
۴۰	 همنشینی چند خانوار و چگونگی تقسیم فضاها
۴۲	 دوران طفولیت

فصل دوم

۴۷	 دوران تحصیل
۴۷	 مکتب، مدرسه‌ی گلپهار و دبیرستان سعدی
۵۰	 گلپهار، دوران تحصیل در مدرسه ملی
۶۶	 دبیرستان سعدی، معتبرترین دبیرستان دولتی اصفهان
۷۶	 آمادگی برای کنکور طب
۷۷	 شرکت در کنکور دانشگاه تهران (تابستان ۱۳۳۰)

فصل سوم

- ۷۹..... دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران
- ۸۴..... آموزش بالینی
- ۸۹..... کودتای بیست و هشتم مرداد
- ۹۱..... سال آخر دانشکده و انترنی بیمارستان
- ۹۲..... یادی از تندگویی و حاضر جوابی دکتر قریب

فصل چهارم

- ۹۷..... دوره‌های تخصصی بیماری‌های کودکان
- ۹۷..... فوق تخصص خون و سرطان کودکان در آمریکا
- ۹۸..... دوره‌های آموزشی در آمریکا
- ۱۰۰..... دوران رزیدنسی

فصل پنجم

- ۱۱۳..... بازگشت به ایران
- ۱۱۳..... ۲۱ سال طبابت در اصفهان
- ۱۱۶..... سپاه بهداشت (۱۹۶۳)
- ۱۲۱..... ازدواج، فرزندان و دوستان
- ۱۲۴..... بخش کودکان دانشکده پزشکی اصفهان
- ۱۲۶..... نمونه‌ای غم‌انگیز از سرطان مغز
- ۱۲۹..... نگرشی به دارو درمانی در طب اطفال
- ۱۴۲..... انقلاب اسلامی
- ۱۴۶..... دانشکده پزشکی اصفهان
- ۱۴۷..... مدیریت گروه کودکان

فصل ششم

- ۱۵۳..... بازگشت به آمریکا

فصل هفتم

- ۱۶۱..... بیماری‌های نادر و آسیب‌های اجتماعی

فصل هشتم

- ۱۷۵..... برخی مقالات علمی

۱۷۵	پیشرفت‌های ژنتیکی
۱۷۷	بیماری‌های ناشی از درمان (ایاتروژنیک)
۱۷۸	ناسازگاری خون مادر و جنین
۱۷۸	بیماری‌های انگلی
۱۸۰	نقش تلویزیون در رفتار کودکان
۱۸۱	آمار در پزشکی

فصل نهم

۱۸۵	نظرات همکاران
۱۸۵	دکتر تاج السادات آجودانی
۱۸۵	دکتر عباسقلی امینی
۱۸۶	دکتر مرتضی خواجوی
۱۸۷	دکتر رضا رضائی طاهری
۱۸۸	دکتر شهین شادزی
۱۹۰	دکتر علی محمد صفا
۱۹۲	دکتر سعید فروزان
۱۹۳	دکتر صدیقه قائمی
۱۹۳	دکتر لطیف قندیلی
۱۹۷	دکتر پروین یزدانی
۱۹۹	دکتر ملکتاج یزدانی
۲۰۰	دکتر اسدالله اسدیان
۲۰۱	دکتر بهرام اشراقی
۲۰۱	دکتر مهدی نصرافهانی
۲۰۳	دکتر علی اصیلان
۲۰۳	دکتر رضا چایچیان
۲۰۴	دکتر جمشید دونلو
۲۰۵	دکتر رویا رضوی
۲۰۵	دکتر سامی سلیمی
۲۰۶	دکتر شهین شادزی
۲۰۷	دکتر سعید فروزان

مقدمه

در صبح یک روز زیبای خزان، در بیستم اکتبر ۲۰۱۶ هنگام رانندگی به سوی مطبم در شهر وودبریج ایالت ویرجینیا، بر اثر اشتباهی تصادف کردم و اتومبیلم بعد از چرخش به سمت راست به تیر چوبی برق در کنار جاده برخورد کرد. شدت برخورد چنان بود که تیر از میان به دو نیم شد، قسمت فوقانی تیر بر روی شیشه جلوی اتومبیل افتاد و اتومبیل متوقف شد.

همه چیز به سرعت برق و باد اتفاق افتاد. من احساسی کردم حوله گرم و نرمی به سر و صورتم مالیده می شود. هنوز فرمان را در دو دست گرفته و گیج و منگ بودم. صدای قلب خودم را می شنیدم. به عنوان یک پزشک ناخودآگاه خودم را چک کردم. جایی از بدنم درد نمی کرد و ردی از زخم و یا خونریزی نبود. تیر چراغ برق شیشه جلوی سمت راننده را خورد کرده بود، و قسمتی از آن به اندازه بند انگشتی با صورت من فاصله داشت، ولی به نحو معجزه آسایی به من نخورده بود. صرفاً چند خراش سطحی بر اثر خورده شیشه ها پیدا کرده بودم و به صورتی باور نکردنی سالم از درون اتومبیل مچاله شده خارج شدم. اولین شخصی که دیدم، خانمی بود که گفت پرستار است و می خواست به من کمک کند. باور نداشت که به عنوان راننده این خودرو بدون مشکل جدی خاصی از اتومبیل خارج شده باشم. من سالم خوب بود و تشکر کردم. نگاهم ناخودآگاه و آهسته به سمت خوددوری تخریب شده و تیر برق واژگون

شده بر روی شیشه شکسته چرخید. اطراف خودرو مملو از تکه‌های شکسته شیشه بود. دست بر پیشانی گذاشتم و آهسته چشم‌های خود را بستم. حس کردم امروز من در این مکان و هزاران کیلومتر دورتر از زادگاهم مجدداً متولد شدم. از دوردست صدای آژیر آمبولانس می‌آمد. ورقه قبول نکردن کمک تیم امداد را امضاء کردم و با اتومبیل منشی خودم که به محل حادثه رسیده بود به محل کار رفتم. اما تصویر صحنه حادثه مرا رها نمی‌کرد و مرتباً از خاطرم می‌گذشت که چه بسا امروز می‌توانست روز پایان زندگی من بوده باشد. زندگی من در خانه و شهری تاریخی، در سالی که پایانی بود بر آرامش پس از جنگ جهانی اول، آغاز شده بود. به فکر فرو رفتم که کدام‌یک از نوه‌های من از دوران کودکی من خبر دارند؟ دورانی که در آن مشقت‌های جنگ جهانی دوم را تجربه کردم، سقوط یک شبه پادشاهی مقتدر را دیدم که تا سه روز قبلش او را در روزنامه «شاهنشاه فیروز بخت، همایون رضاشاه پهلوی خلدالله» می‌خواندند، و سپس سختی‌ها و قحطی‌های دوران نوجوانی‌ام، که امروزه برای کسی قابل تصور نیست، به راستی عجب تجربه‌های متفاوتی را در طی این چندین دهه کسب کرده بودم.

یک لحظه اشتیاق نوشتن در من شعله زد و مصمم شدم خاطرات خود را بنویسم و حاصل آن را، قبل از این که نامم روی سنگ نوشته شود، به فرزندان دلبندم، به نوه‌های نورچشمی‌ام و البته به همسر عزیز و وفادارم تقدیم کنم؛ که بیش از پنجاه سال است در خوشی‌ها و سختی‌های زندگی همراهم بوده، و نوشتن این خاطرات بدون یاری‌های او ممکن نبود.

این کتاب را به ویژه به نوه‌های عزیز و دلبندم سیروس، داریوش، و نوا تقدیم می‌کنم، تا از تجربیات و دنیایی که من در آن زندگی کردم آگاه شوند، و نسبت به دورانی که من به دنیا آمدم و بزرگ شدم بینش بهتری پیدا کنند، و دریابند که زمان و زمانه چقدر متفاوت شده است و آرزو دارم آنها این بینش را به فرزندان و حتی به نوه‌های خود نیز انتقال دهند. خوشبختانه انتشار روایت انگلیسی این کتاب با استقبال گرم آنها روبرو شد، مرا دو چندان خوشحال کرده است.

با یاد و خاطره پدر و مادرم، این کتاب را همچنین به فرزندانم: مهران، مریم،

امیرعلی و همسرش همتی که طرح روی جلد کتاب از اوست، برادرم رحیم که مشوق واقعی من در نگارش این کتاب بود و انجام آن با کمک‌های رایانه‌ای او عملی شد، و به ویژه پسر برادرم دکتر فرزاد که اصول نگارش زندگینامه را به من نشان داد و در تدوین این کتاب زحمات فراوان کشید، تقدیم می‌کنم. بدون تلاش‌های بی‌دریغ او، مرتب کردن یادداشت‌های من و بازنویسی متن، منظم کردن وقایع بر اساس توالی زمان (به خصوص تا سال اتمام تحصیلات دبیرستانی) و روح بخشیدن به متن روایت با افزودن چاشنی حوادث تاریخی به آن، جز با نکته‌سنجی‌های او در مکالمات طولانی و متعدد ممکن نبود.

وبرجینا، ژوئیه ۲۰۲۰